

بررسی موانع نظری اندیشه‌ی جمهوریت و مردم سالاری از منظر فقه شیعه

مسعود حاج حسینیان¹ محمد حسن حائری² محمدرضا کاظمی گلوردی³

¹ دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

² استادتمام گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران، (نویسنده مسئول) haeri-m@um.ac.ir

³ دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

نویسنده مسئول: haeri-m@um.ac.ir

تاریخ دریافت: 1402/5/14 تاریخ پذیرش: 1403/01/06

چکیده

از منظر عقل و شریعت مقدس اسلام حکومت در جهان از آن خداوند یکتاست زیرا او مالک و صاحب اختیار هستی است چه اینکه و لله ما فی السماوات و الارض و آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداوند است و به مقتضای آیه شریفه ی اتی جاعل فی الارض خلیفه به هرکس که صلاح بداند تفویض می‌فرماید. حال با عنایت به اینکه در اکثر کشورهای جهان و از آن جمله بعضی از کشورهای اسلامی، نوع حکومت و حاکم از طریق انتخابات مردمی تعیین می‌گردد این بحث ضروری می‌نماید که آیا در شریعت اسلام برای انتخابات و شرایط منتخبین و انتخاب کنندگان و سایر مباحث مربوط به این موضوع مهم، مبانی شرعی وجود دارد یا خیر؟ لذا در این مقاله پس از بررسی اجمالی تاریخچه میزان دخالت مردم در امر حکومت به بیان دیدگاه‌های مختلف در باب جمهوریت با طرح دو دیدگاه جمهوریت و مردم سالاری با هدف کارآمدی (مقبولیت) به این معنی که مردم در حکومت نقش دارند، اما نقشی ثانوی و کارآمد، به این معنا که چون حکومت بدون رضایت مردم نمی‌تواند کارهایش را پیش ببرد، مردم و لزوم حضور آنان در انتخابات و به تعبیری دیگر بیعت، مطرح می‌شود. و گرنه آنها حقی به عنوان انتخاب حاکم ندارند و در این موضوع اختیاری ندارند. به این معنا که مردم با انتخاب، گویی با حاکم معین، بیعت می‌کنند، نه تعیین و یا به عنوان داشتن حق تعیین سرنوشت (مشروعیت) به این معنا که اصل و اساس، حق انتخاب مردم است. لذا، آنچه موجب اختیار داری و مسئولیت حاکم و زیر دستانش می‌شود، انتخاب مردم است، به بررسی مسئله و اثبات نظریه‌ی صحیح پرداخته شده است و سپس با ذکر موانع نظری اندیشه جمهوریت در دیدگاه قائلان به نصب، نظریه جمهوریت با عنوان داشتن حق تعیین سرنوشت را به چالش کشیده شده است، عمده ترین این موانع عبارتند از:

- 1- نفی حاکمیت خداوند
 - 2- تفویض حق تصرف و ولایت بر مردم
 - 3- حاکمیت داشتن اصل شورا بر اصل ولایت الهی
 - 4- قانونگذاری توسط عوام مردم
 - 5- غربی بودن نظریه‌ی انتخاب و جمهوریت
- کلیدواژه: انتخاب، انتصاب، مشروعیت، حکومت، جمهوریت، ولایت، ولی فقیه، شورا

مقدمه

گفتمان مردم سالاری در اندیشه شیعی، مسبوق به سابقه طولانی نیست. آن چه در فرهنگ دینی و نوشته‌های مکتوب فقهی و سیاسی آنان مطرح است، حاکمیت خدا و اجرای قوانین شرع توسط عالمان دینی است؛ اما هرگز مطرح نشده که این عالمان دینی، چگونه و بر چه مبنایی انتخاب می‌شوند، و در صورت تعدد این علما، معیار انتخاب چیست؟

نکته بعدی کارزارهای قدرت در تجربه بشری است. قدرت در هر مرتبه‌ای که باشد، قدرت فرهنگی، قدرت علمی، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی سیاسی، به خودی خود از این باب که ان‌الانسان + لیطغی ان رأه استغنی؛ شرکش است. بعضی خواسته‌اند این مشکل را با کنترل و مهار اخلاقی و تهذیب نفس و ملکه عدالت پاسخ دهند.

از سوی دیگر مسأله مشارکت آحاد مردم در اداره کشور، در دورانهای بسیار دور، در کشورهای مشرق زمین هم مطرح نبوده است. مفاهیم جمهوری و مردم سالاری، گر چه در سیر تطوّر تاریخ فلسفه سیاسی، به کار گرفته شده است، اما به مفهوم امروزی آن، در شکل گسترده استعمال نشده است. حداکثر چیزی که از گذشته ها مطرح شده، حفظ حقوق مردم در مقابل دولت و رعایت آزادی رعایا در مقابل حکمران بوده است.

همچنین حفظ حقوق فطری مردم در برابر امیال و مطامع حکمرانان و امکان دفاع در برابر ستمگریهای کارگزاران نیز مطرح شده است.

البته در فرهنگ و تمدن اسلام به ویژه از آغاز تأسیس دولت در عهد نبوی در شهر مدینه، مشارکت مردم، با گرفتن بیعت و سهیم شدن آنان در تصمیم گیری ها و به رأی گذاشتن امور خطیر و اساسی خود را نشان داد. هر چند این مشارکت، با توجه به اوضاع آن زمان و محدودیت محیط و فرهنگ قبایلی انجام شد، امیالا بیانگر این حقیقت است که در فرهنگ دینی، هر چند در جامعه قبیله ای نقش متقابلی در حکومت ایفا می کند.

در این گفتار سخن درباره موانع نظری اندیشه ی جمهوریت در فرهنگ اسلامی، با توجه به شناخت دیرینه اندیشه حکومت دینی در ذهن مسلمانان شیعه است. مسلمانانی که طی قرون متمادی تحت حکومت های موروثی و استبدادی زیسته و به قدرت مهار گسیخته آن ها، خو گرفته اند و آنان نیز هر جا برای حفظ حکومت خود لازم میدیدند از عالمان دینی اطراف خود، مایه می گذاشتند از این رو تحلیل اندیشه های نظری حکومت دینی پیشین و پسین را نمی توان بی توجه به تأثیرهای هرمنوتیکی اهرم قدرت، ارزیابی کرد.

نکته دیگر، مشکل شیعیان در این دوران، نداشتن تجربه دستیابی به قدرت از یک سو و تهاجمات سنگین و طولانی برای استقرار امنیت و عدالت از سوی دیگر بوده است.

اصل عدالت در جامعه متلاطم و ناآرام، خواسته هایی دارد که جامعه مستقر در شکل دیگرش خواستار آن است. از این رو، دغدغه فیلسوفان سیاسی و فقیهان شیعه نه آزادی بوده و نه مردم سالاری، زیرا آن چه به عنوان فوری ترین مسأله در جامعه، طلب می کردند، فراغ خاطر و رعایت حقوق اولیه بوده است. بدین سان عدم طرح چالش های جدید تقسیم و مهار قدرت، و ارزیابی کارآمد در ساحت اندیشه دینی، امری طبیعی به نظر می رسد.

به همین دلیل می بینیم ارتکاز عمومی فقهای شیعه بر تعیین حاکم از سوی ائمه است و آن چه از این متون دیده می شود؛ دلالت بر نصب دارد و ذهنیتی درباره حق مردم در انتخاب، مطرح نیست.

از این رو برای روشن شدن بحث، لازم است که چند مسأله را بررسی کنیم و بدانیم:

اولاً: منظور از جمهوریت و مردم سالاری چیست؟ چند تلقی ممکن است برای جمهوریت در حکومت موجود باشد؟

ثانیا: دلایل و موانع حکومت مردم در تلقی دینی بعضی از افراد چیست؟ آیا حق الله با حق الناس در حکومت دینی در تباین است؟ موارد اصطکاک احتمالی در کجاست؟

ثالثاً: پذیرفتن اصل جمهوریت در حکومت چه مشکلاتی را برای جامعه به وجود می آورد؟ و در نظر مخالفین مردم سالاری، پیامدهای چنین حکومتی چیست؟

به عبارت دیگر، پذیرفتن جمهوریت چه تعارضها و خطراتی به بار می آورد، مانند انحراف از ارزشها، دگرگونی اهداف، تغییر احکام، بی توجهی به اصول و مبانی دینی.

اکنون پیش از هر بحث لازم است اشاره ای مختصر به نظریه جمهوریت و تلقیهای گوناگون آن داشته باشیم.

دیدگاههای مختلف در باب جمهوریت

در آغاز باید روشن کنیم که از جمهوریت نظام، چه تلقی داریم، آیا مردم در مشروعیت حکومت نقش دارند یا در کارآمدی آن؟ هر تفسیری از جمهوری به این باز می گردد که ببینیم دیدگاه ما درباره حکومت دینی و رابطه اش با مردم چیست؟ حکومت برای مردم حق است، یا تکلیف؟ نقش مردم در حکومت به صورت متقابل است، یا یک طرفه و وظیفه مدار.

الف) جمهوریت با هدف کارآمدی

بعضی معتقدند که مردم در حکومت نقش دارند، اما نقشی ثانوی و کارآمد، به این معنا که چون حکومت بدون رضایت مردم نمی تواند کارهایش را پیش ببرد، مردم و لزوم حضور آنان در انتخابات و به تعبیری دیگر بیعت، مطرح می شود. وگرنه آنها حقی به عنوان انتخاب حاکم ندارند و در این موضوع اختیاری ندارند. به این معنا که مردم با انتخاب، گویی با حاکم معین، بیعت می کنند، نه تعیین، و از او حمایت می کنند و نه تفویض اختیار، نصیحتهای او را می شنوند، او امر و نواهی او را به گوش دل می سپارند و براساس این دیدگاه ولی فقیه، اختیاراتش را از خدا می گیرد نه از قانون و مردم. (حائری، کاظم ولایه الامر عصر الغیبه؛ ص 168-212؛ مومن، محمد، کلمات سدید، ص 18 مجله حکومت اسلامی ش 1 ص 89، جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری ص 177) و اگر از مردم و جمهوریت سخن به میان می آید به این دلیل است که حکومت بدون رضایت مردم، کارنامه موفقیت نخواهد و یا اصلاً تأسیس نمی شود و یا اگر شود دوامی نخواهد داشت، لذا باید مقبولیت مردم را هم در نظر گرفت و کارآمدی حکومت در انجام وظایف را هم باید در نظر داشت.

مبنای چنین دیدگاهی این است که جمهوریت و دموکراسی با اندیشه دینی ناسازگار است (مجله حکومت اسلامی ش 8 ص 54-55) و مسأله شورا به مفهوم امروزی و انتخاب و اختیار ولی امر و سیستم حکومتی براساس دموکراسی، یکی از بدعتهایی است که از فرهنگ غرب آمده و مخالف با ادله ولایت فقیه است. (هاشمی، محمود، بیانات مهم در بحث خارج، ص 7)

از سوی دیگر تکیه گاه چنین دیدگاهی، این است که انسان مکلف است و نه ذی حق، و در فلسفه سیاسی چنین نتیجه می گیرند که خداوند از حاکم ارشاد و هدایت، و از محکومین فرمان برداری و اطاعت خواسته، چون حاکم و محکوم در برابر خداوند مکلفند و از آن جا که حاکم از سوی خدا تعیین می شود و مردم در این تعیین حقی ندارند، لذا جایی برای رأی مردم نیست.

نظریه جمهوریت و مردم سالاری با هدف کارآمدی، پس از تعارضاتی مطرح شد که از یک سو می خواست اندیشه حاکمیت خدا را مبنا قرار دهد که گویی مردم در برابر خدا هستند، و از یک سو مشکل انتخابات و رأی مردم را داشت. لذا، این ایده را مطرح کرد که مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت و حجت شرعی داشتن و هم چنین حقانیت نظام، نقشی ندارند، اما در کارآمدی حکومت نقش دارند، زیرا پس از آن اندیشه، این سؤال به ذهن می رسید که پس مردم چه نقشی در حکومت دارند و چرا باید پای صندوق ها بیایند و کسانی را برگزینند تا به حاکم رأی دهند یا خود مستقیماً فردی را انتخاب کنند، پاسخ این نظریه آن است که چون اداره حکومت و اعمال قدرت ناچار به همراهی مردم است، حکومتی که رضایت مردم را همراه نداشته باشد کارآیی ندارد؛ به این دلیل رأی مردم در شاکله حکومت دینی پیش بینی شده است، وگرنه فقیه را هیچ قانون بشری نمی تواند مقید کند بلکه او مقید به تقییدات الهی است که در شریعت مقدس آمده است. (ر.ک. به: لاریجانی، محمد جواد؛ حکومت: بحثی در مشروعیت و کارآمدی؛ مجله حکومت اسلامی؛ ش 2 ص 41).

ب) جمهوریت مردم سالاری به عنوان حق تعیین سرنوشت

دیدگاه دوم معتقد است، اصل و اساس، حق انتخاب مردم است. لذا، آنچه موجب اختیار داری و مسئولیت حاکم و زیر دستانش می شود، انتخاب مردم است و شرایطی که در شرع آمده و عقلی هم هست، مانند علم و عدالت، شرایطی است که مردم باید در گزینش حاکم رعایت کنند. به همین دلیل، انتخاب یک فرد از میان افراد واجد شرایط به عهده ی مردم است. وقتی مردم فردی را برگزیدند، آنگاه تصرفات آن شخص، مشروعیت پیدا می کند و نماینده مردم می شود و از سوی مردم (با راهنمایی دین) اختیار دار می شود. (منتظری، حسینعلی؛ دراسات فی ولایه الفقیه، ج 1 ص 493-511؛ سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ص 217)

مطابق این نظریه، اختیارات حاکم و رهبر در چهارچوب همان قوانینی است که از پیش معین شده و مردم براساس آن رأی داده اند. به همین دلیل، فقهای واجد صلاحیت پیش از انتخاب، صلاحیت اداره را دارند، ولی عملاً ولایت و مشروعیتی ندارند.

در این صورت این پرسش مطرح می شود که پس، التزام به قوانین اسلام چگونه می شود؟ در پاسخ گفته می شود: هر چند قانون اساسی کشور بر پایه اصل حق حاکمیت مردم استوار شده است، لذا براساس قاعده اکثریت عمل می کند و چون اکثریت مردم کشور مسلمانند، در اصل چهار قانون اساسی هم آمده است، که باید کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی باشد، و در اصل ششم، اصل اتکا بر آزادی عمومی تأکید شده و در اصل نوزدهم و بیستم، به حقوق و برخورداری آحاد ملت از تمام حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأکید شده و اصول 23 و 24 و 26 ناظر به آزادی عقیده، نشریات و مطبوعات و تشکیل احزاب و گروه ها و اجتماعات و راهپیمایی ها به مثابه حکومت دموکراتیک پیش بینی شده است. به همین دلیل حکومت از دو پایه تشکیل شده، یکی جمهوریت دیگری اسلامیت. و مردم، برخلاف تصور دیدگاه نخست، طبق مبنای وجودی انسان، که می گوید انسان دارای اراده و اختیار است و حق اعمال تصرف در خود و اموالش در اصل به خودش واگذار شده و هیچ کس حق سلب اختیار و

تصرف را ندارد، مگر این که با اجازه و اراده او انجام گیرد. شاهد بر این اصل روایاتی از قبیل: لایحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذن؛ وسائل الشیعه، ج 9، باب 3 از ابواب انفال؛ ص 541 ح 3 و حدیث: لایحل دم امری مسلم و لا ماله الا بطیب نفسه؛ وسائل الشیعه، ج 29، ص 10، ح 3 باب (از ابواب قصاص نفس) و قاعده الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم است که از روایات اصطیاد شده است. دارای حقد و این حق انتخاب، شامل همه کارگزاران و اداره کنندگان جامعه، از رهبر و رئیس جمهور و نمایندگان مجلس می شود و مردم چنین حقی را به آنها واگذار می کنند تا مسئولیت نظارت، تنظیم و تصویب قوانین را در محدوده قانون و دستورالعمل های معین شده انجام دهند و از طرف دیگر وظایف متقابلی را پذیرا می شوند، حقوقی را از ناحیه حاکم می پذیرند و حقوقی را از حاکم طلب می کنند. اشاره به خطبه ها و نامه هایی است که امیر مومنان در نهج البلاغه در باب حقوق حاکم بیان می کند. نک: خطبه 24 و نامه 53 و فقره 8-9).

اکنون آن چه در این مقاله درباره آن بحث می شود بررسی موانع و مشکلات نظری تحقق جمهوریّت با توجه به این دودیدگاه متفاوت است.

بررسی نظریه جمهوریّت با ولایت انتصابی

گفتم در جمهوری با تلقی انتصاب حاکم از سوی خدا، مردم در برابر حکومتی که از ناحیه خداوند تعیین شده مکلف هستند. لذا وظیفه دارند، مطیع و سر به فرمان حاکم باشند، با او بیعت کنند و در برابر اوامر او چون و چرا نکنند؛ و چون تعیین حاکم از سوی خداوند است، بیعت مردم با او به منزله سرسپردگی و نشکستن بیعت و التزام است و این التزام در مقام عمل هم کافی نیست، بلکه باید قلباً چنین التزامی به طور مداوم در پنهان و نهان برای حاکم داشته باشند. (مصباح یزدی، محمد تقی، سلسله درس هایی از ولایت فقیه، مومن، محمد کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه، ص 18، 22-23)

تفاوتی که این دو نظریه در عمل به جای می گذارد و پیامدهایی که به بار می آورد، هر چند ممکن است در نظر عدّه ای قابل قبول نباشد اما در مقام تئوری و عمل، آثار و پیامدهایی خواهد داشت. لذا می توان آن ها را در دو نگرش متفاوت در حکومت داری مشخص کرد:

1. طبق نظریه نصب، مردم در تعیین سرنوشت خود، جایگاه اصیلی ندارند و مساله مقبولیت در نظر مردم و در مقام پاره ای از اجرائیات اثر خواهد داشت؛ زیرا مردم در تصدی و اداره خود ناتوان و فاقد اهلیت در تدبیر امور هستند و بی اشراف ولی فقیه منحرف می شوند. (حائری، کاظم، اساس الحکومه الاسلامیه، ص 35؛ ترجمه بنیان حکومت در اسلام، ص 39؛ الامامه و القیاده المجتمع ص 213-214)
2. طبق این نظریه، عملاً همه قوا در یک فرد متمرکز می شود، زیرا مشروعیت همه قوا به این فرد وابسته است، در حالی که در نظریه مردم سالاری قوا تابع اراده مردم و مصلحت جامعه و منطبق با نظر مردم است.

3. در نظریه نصب، حاکم تا وقتی شرایط را دارد رهبر است، لذا می تواند مادام العمر بر کشور حکومت کند، اما در نظریه انتخاب، اشکالی ندارد که حاکم برای زمان معینی برگزیده شود و براساس قانون و توافق، برای مدت معینی چون یک دوره پنج ساله یا دو دوره انتخاب گردد. (جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، ص 164) و البته بهتر آن است که قدرت در مدت طولانی در دست یک فرد نماند.

4. طبق نظریه نصب، در حکومت اسلامی قانون همان فتوی و حکم حاکم که همان ولی فقیه باشد است و همه مسلمانان موظف به اجرای آن می باشند، در حالی که در نظریه ی انتخاب، وظایف و اختیارات اودر قانون اساسی مشخص شده است و مردم براساس وظایفی که در قانون اساسی تعیین شده، رأی می دهند.

5. حقیقت پرسشگری و انتقاد در در نظریه نصب، معنا ندارد، چون او در مقام پاسخگویی به مردم نیست و مشروعیت خود را از مردم نگرفته است تا در برابر آن ها پاسخگو باشد.

موانع نظری اندیشه جمهوریت در نظام اسلامی

اکنون با طرح دو نظریه و تفاوت هایی که در عمل این دو اندیشه بر جای می گذارد، این پرسش مطرح است که چه مشکلاتی باعث طرح نظریه نصب از سوی قائلان آن شده است.

1. نفی حاکمیت خداوند

اگر گفتیم حکومت، نماینده مردم است و باید برآمده از مردم باشد و این مردم هستند که به حکومت مشروعیت می بخشند، بنابراین اندیشه جمهوریت به معنای حق انتخاب مردم، با بینش توحیدی ناسازگار است، چون یگانه قانون گذار و تنها فرمانروای مطلق جهان خداوند است و حق انتخاب با استقلال رأی مردم در انتخاب رهبر و سایر مسئولان اجرایی نظیر رئیس جمهور، با حاکمیت خداوند در تنافی است. چگونه می توان حق دخالت و تصرف و ولایت در کارهای مردم را به کسی واگذار کرد، بدون آن که از سوی خداوند چنین حق و اجازه ای را داشته باشد؟ با کدام مجوز مردم افرادی را انتخاب کنند که حق قانون گذاری داشته باشند؟ و یا اینکه مردم کسانی را انتخاب کنند که حق قضاوت داشته باشند، با این که قانون گذاری و حق قضاوت، مسئولیتی الهی است و فقط فقیه جامع الشرائط به اذن حجت خدا که امام معصوم باشد در زمان غیبت ایشان چنین حقی را دارا می باشد؟

در توضیح این اشکال، یکی از نظریه پردازان ولایت فقیه انتصابی می نویسد:

مسئله مهم تنافی جمهوریت و حکومت مردم بر مردم با پذیرفتن حاکمیت الله بر انسان هاست. در فرهنگ اسلامی زندگی انسان به خداوند یگانه پیوند می خورد و هیچ گونه جایی برای نظام دموکراسی باقی نمی گذارد. (حائری، کاظم؛ بنیان حکومت اسلامی ص 39)

بنابر تعالیم اسلام، حکومت منحصر به خدای یگانه است، او شریکی ندارد، هیچ انسانی بر انسانی دیگر مستقلاً ولایت و سرپرستی ندارد، بلکه ولایت خود را از سوی خداوند و به امر او به دست می آورد.

این نکته دقیقاً در مورد اقامه حدود شرعی، تصرف در اموال کسانی که حق دخالت در اموال خود را ندارند و اموری از این قبیل نیز جریان دارد، بدین معنا که اگر فردی شایستگی انجام این امور را نداشته باشد، براساس عقد و پیمان اجتماعی، چنین حقی را به دست نمی آورد. (همان ص 66)

این اشکال با بیان و زبان دیگری که ناظر بر جنبه دیگر مسئله است مطرح شده است:

امامت در حکومت اسلامی منصب و موهبتی است الهی نه کسبی و رهبری جامعه اسلامی نمی تواند امری انتخابی و یا شورایی باشد. (جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه رهبری در اسلام، ص 180) عهده داری ولایت و رهبری جامعه به عهده شخصی است که از ناحیه خداوند به این مقام منصوب شده است. (همان ص 182) و ولی فقیه مطابق دستور ولی امر که امام معصوم باشد، از زمره اولیای امور محسوب خواهد شد. (همان ص 184)

طبق این سخن، انتخابات مردمی به طور مستقیم یا غیر مستقیم مبنای شرعی ندارد. این خداوند است که حاکم را نصب می کند و اختیاراتش را تعیین می کند، لذا وظیفه مردم نصب یا عزل ولی فقیه نیست، بلکه تکلیف ایشان، تشخیص ولی منصوب و شناخت فرد منعزل از ولایت است (آن هم از طریق مراجعه به خبرگان و متخصصین دینی). (همان ص 187)

مهم ترین مانع نظریه انتخاب در بحث نفی حاکمیت خدا، ادله ی نقلی ای است که برای نظریه نصب، اقامه شده است. از آن جمله، مقبوله ی عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و توقیع حضرت حجّت است که در اولی می فرماید: فانی قد جعلته حاکماً (به درستیکه من او را حاکم قرار دادم) کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، باب اختلاف الحدیث ص 67 ف ح 10، و در دومی آمده: فانی قد جعلته (علیکم) قاضیاً (به درستیکه من او را) (بر شما) قاضی قرار دادم (طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 6، باب الزیادات فی القضا و الاحکام؛ ص 347، ح 52) و در توقیع روایت اسحاق بن یعقوب، حضرت در حوادث واقعه، مردم را به راویان احادیث ارجاع داده است: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حجّتی علیکم (اما در حوادثی که صورت می گیرد در آنها به روایت کنندگان احادیث ما مراجعه کنید به درستیکه ایشان حجّت من بر شما هستند). (حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 27، ابواب صفات قاضی، باب 11 ص 140 ح 9)

مفهوم نصب طبق تقریر قائلین آن، این است که امام معصوم، تمامی فقهای واجد شرایط را در عصر غیبت، به نصب عام به ولایت دینی و سیاسی و قضایی منصوب کرده است و مفهوم نصب عام این است که فقهای واجد شرایط به طور کلی، ولایت بر مؤمنین دارند.

و مردم موظف هستند که با آنان بیعت کرده و اختیاردار آنان در امر حکومت باشند. (خمینی، روح الله، ولایت فقیه، ص 92)

و از آنجا که ممکن است در عصر غیبت، همزمان چندین فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشند، انتصاب همه آنها بدون اشکال خواهد بود؛ انتصاب الهی نه به نصب یک فرد واحد است و نه به نصب مجموع من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع است. به این صورت که همه فقهای جامع الشرایط منصوب به ولایت هستند و لذا عهده داری این منصب، بر آنها واجب است، لیکن به نحو واجب کفایی، به این معنا که هرگاه یکی به این مهم مبادرت ورزید، تکلیف از دیگران ساقط است و برای این مسأله مثال های فراوانی در بسیاری از ابواب فقهی وجود دارد، از آن جمله مثال پدر و جدّ که هر دو بالفعل ولایت دارند. اما با وجود پدر، تکلیف از جد ساقط می شود.

همچنین در پاسخ این شبهه که اگر مسأله منصوب شدن در ولی فقیه مطرح است و نه انتخاب مردم، پس باید همه فقهای واجد شرایط، همزمان ولی فقیه و حاکم همزمان باشند؟

باید گفت: مسأله ولایت مانند نماز جماعت نیست تا هر عادل بتواند عهده دار سمت امامت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه اولی، وظیفه کسی است که اعلی، اتقی، اشجع و باتدبیرتر از دیگران باشد و در تمام خصوصیات افضل باشد، لذا، چنین فردی منصوب خواهد بود. (همان ص 187)

حکومت دینی، حکومت الهی است که حوزه بسیار گسترده ای را دربر می گیرد و تنها در محور عقاید و اخلاق محدود نمی گردد، بلکه به وضع قوانین و قواعد مقرر برای اجرا، تسری می کند. این حکومت الهی که متفاوت از حکومت مردم بر مردم می گردد (که در آن دایره دخالت و تصرف در امور، در محدوده تنظیم و تدبیر افعال انسان ها می باشد)، مسئولیت های گوناگون هدایت و رهبری جامعه را در زمینه های مختلف، به عهده دارد. لذا حق حاکمیت

مختصّ به خداوند می‌باشد و نمی‌توان چنین حکومتی را با آیاتی چون آیات و امرهم شوری بینهم (شوری / 38) جهت اثبات حاکمیت مردم بر مردم اثبات کرد، حتی این آیه از مصادیق تمسک به عام در شبهه مصادقیه نمی‌باشد، بلکه از قبیل تمسک به عام در موردی است که یقیناً خارج از مصادیق آن است. (جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، رهبری در اسلام، ص 151-153)

بنابراین خلاصه این مطالب در باب جمهوریت با تأکید بر ولایت مداری بر مردم به شرح زیر است:

1. مردم نسبت به حکومت مکلفند نه محق.
2. چون تعیین حاکم از سوی خداوند است، مردم در این میان نقشی در انتخاب آن ندارند و فقیه منصوب از سوی خداست نه منتخب از ناحیه مردم.
3. در صورت دخالت مردم در رأی، معنایش این است که به مردم چنین حقی داده شود که حق تصرف در ولایت خود را به دیگری واگذار کنند، بدون آن که در واقع چنین حقی به مردم داده شده باشد، در حالی که قرار داد اجتماعی پاسخگوی این مشکل نیست یعنی قرارداد اجتماعی بر لزوم اخذ رأی از مردم در تعیین حاکم، مجوزی برای برای مسلمانان در تفویض ولایت الهی برایشان به دیگری نمی‌باشد.
4. چون انتخاب در تعیین ولی فقیه مجاز نیست، جایی برای استدلال به آیه ی (و امرهم شوری بینهم)، باقی نمی‌گذارد (حائری، کاظم، ولایه الامر فی عصر الغیبه، ص 160-167) و اصلاً اساس انتخاب به معنای دموکراسی و شورا به مفهوم امروزی، از بدعت‌هایی است که از فرهنگ غرب آمده و از طرف بعضی فرهنگ‌های مخالف شیعه مطرح شده است.

بعضی در مقام پاسخ به این اشکال گفته اند:

براساس نظریه ی انتخاب، حق مردم در تعیین سرنوشت و مشروعیت حکومت با رأی مردم، در صورتی با بینش توحیدی نا سازگار است که رأی مردم را در برابر رأی خدا بگذاریم، اما در صورتی که گفتیم این خداست که انسان‌ها را با اراده و حق انتخاب آفریده، و راهنمایی و دلالت به دین و ارشاد به شرایط رهبری جامعه کرده و از مردم خواسته براساس همان معیارهایی که در دین آمده و عقل نیز به آنها حکم میکند، از میان واجدین شرایط فردی را آزادانه برگزینند، در آن صورت مردم در مسیر خداوند هستند، همان طور که تمام کارهای آنان چه ارادی و غیر ارادی در احاطه و قدرت خداوند است. همان طور که حق دخالت و تصرف و ولایت در اموال را به آن‌ها داده (اما در چهار چوب معین) حق انتخاب فردی برای انجام کارهای سیاسی و اجتماعی عمومی را نیز، به خود آنان واگذار کرده است (اما در چهار چوب معین). بنابراین، میان مردم سالاری و حکومت مردم، با پذیرفتن حاکمیت خدا تنافی نیست.

اما در مقام ردّ این پاسخ باید گفت:

اینکه خداوند انسانها را مختار آفریده است منافات با این ندارد که وظیفه آنها این باشد که حاکمی را که امام معصوم (ع) او را به نصب عام تعیین فرموده است و متخصصین فن و خبرگان مصادق آن را مشخص کرده اند انتخاب کنند و یا به او بیعت کنند و یا به او رأی دهند نه اینکه هر که را به تشخیص عوامانه خود خواستند انتخاب کنند به عبارت دیگر عوام مردم که اسلام شناس نیستند و تخصص لازم را در تشخیص اسلام شناس که همان فقیه جامع الشرائط باشد ندارند، حق انتخاب مستقیم را نیز دارا نمی‌باشند و شرعاً مکلف و موظفند که به منتخب خبرگان رأی دهند اگرچه تکویناً مختار در عملکرد خود می‌باشند همانطور که ما در انجام تکالیف شرعی مثل نماز و روزه اختیار داریم ولی این بدین معنا نیست که این اعمال را به هر صورت و کیفیتی

که خود صلاح دیدیم انجام دهیم بلکه موظفیم به همان کیفیت که در شرع مقدس آمده عمل نماییم اگرچه تکویناً دراصل انجام عمل یا انجام آن با کیفیت دلخواه اختیار داریم.

اگر کسی اشکال کند که در صورت تعدّد واجدین شرائط رهبریت تکلیف چیست؟

در پاسخ میگوییم:

از آنجایی که تعیین حاکم از سوی خداوند است، مردم در این میان نقشی در انتخاب او ندارند و فقهای جامع الشرائط، منصوب از سوی خداوند هستند نه منتخب از ناحیه مردم، در صورت وجود چندین فقیه جامع الشرائط، همه ی آنها دارای ولایت هستند که با پذیرفتن یکی، وجوب کفای از دیگران برداشته می شود و در صورت تعدّد داوطلبان، خبرگان با بررسی لازم باتقدیم رأی اکثریت صاحب نظران افضل ایشان را انتخاب می نمایند همانطور که روایات متعددی دلالت بر این اولویت دارد از آن جمله روایت رسول گرامی اسلام (ص) می باشد که فرمودند:

من استعمل عاملاً من المسلمین وهو یعلم ان فیهم اولی بذالک منه واعلم بکتاب الله وسنه نبیه فقد خان الله ورسوله وجميع المسلمین. (سنن بیهقی ج 1 ص 118)

کسیکه کارگزاری را برای مسلمانان انتخاب کند و حال آنکه بداند کسی در میان امت اسلامی هست که سزاوارتر از او به این مقام و دانایتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) می باشد قطعاً خیانت به خدا و رسولش و همه ی مسلمانان کرده است.

2. واگذاری حق تصرف و ولایت بر مردم

از موانع نظری در اندیشه جمهوریت، عدم اعتقاد جدی فقها به حق انتخاب مردم در فرهنگ فقهی شیعه است در این باره آقای مصباح می نویسد: مرتکز در اذهان شیعه و مستفاد از سخنان فقها نظریه نصب است و تعبیرات وارده در روایات آن را تأیید می کند و آن چه موجب طرح نظریه ی انتخاب شده یا گرایش به دموکرات مآبی غربی است و یا بیان یک دلیل جدلی برای اقتناع و الزام مخالفان است. (مجله حکومت اسلامی ش 1 ص 89)

مداخله مردم در رأی، معنایش این است که به مردم حق داده می شود که حق تصرف و ولایت بر خود را به دیگری واگذار کنند، بدون اینکه اینچنین حقی، به مردم داده شده باشد که بعد از آن بخواهند این حق را به دیگری که حاکم باشد واگذار کنند.

بعضی در مقام پاسخ باین اشکال گفته اند: اولاً: مبنای حق داشتن مردم در طبیعت و فطرت آمده است، سیره ی عقلا راهکارهایی برای اعمال قدرت و تعیین مدیران جامعه، معین کرده و انتخاب را راهکاری طبیعی و مشروع می داند، تا در این موارد، اعمال رأی کند و در محدوده ی قانون تصمیم بگیرد.

به عبارت دیگر، مردم همه به طور یکسان آفریده شده اند، و حکومت امری دنیایی و در رفع نیازهای آن می باشد، هر کسی این حق را دارد که برای چگونگی اداره جامعه، انتخاب کند؛ هر چند این حق در چهار چوب معینی اعمال شود¹

در پاسخ میگوییم:

بلی در جامعه ای که افراد آن قائل به اصالت حکومت الله بر جامعه نمی باشند و نپذیرفته اند که (ان الحكم الا لله) 1 (انعام آیه 58) حکومت نیست مگر برای خدا و مردم را صاحب اختیار خود میدانند مطلب این چنین است اما اگر بر اساس آیه شریفه قائل شدیم که (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون) 2 (مائده آیه 55) فقط خداوند و پیامبرش و کسانی که (ائمه هدی ع) ولی و صاحب اختیار شما هستند و اینکه خدای تعالی می فرماید: (انی جائل فی الارض خلیفه) 3 (بقره آیه 30) من بروی زمین خلیفه و جانشین خود را (در حکومت) تعیین می کنم دیگر مجالی برای انتخاب مردم نمی باشد، همانطور که خدای تعالی میفرماید: (ماکان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم ومن یعی الله ورسوله فقد ضللا مبینا) 4 (احزاب آیه 36) هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کردند (و یا قانونی را وضع کردند)، اختیاری (در برابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد. و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

3. حاکمیت دادن شورا بر اصل ولایت الهی

از موانع نظری در اندیشه جمهوریّت، لزوم حاکمیت دادن اصل ولایت الهی بر اصل شورا است که در صورت پذیرش نظریه انتخاب عکس آن مصداق پیدا می کند توضیح آنکه با وجود حاکم دینی که منصوب با واسطه یا بی واسطه خدای تعالی میباشد و منتخب مردم نیست، جایی برای لزوم تبعیت حاکم اسلامی از نظر اکثریت در مقام شورو مشورت باقی نمی ماند، به همین دلیل اگر حاکم و رهبر، بر اساس آیه شریفه با صاحب نظران مشورت کرد، می تواند آن را قبول یا ردّ نماید. درباره حضرت پیامبر گرامی اسلام (ص) که در آیه شریفه آمده است: (و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله) (آل عمران، آیه 159) و با ایشان در حکومت مشورت فرما و وقتی تصمیم گرفتی با توکل بر خداوند به تصمیم خودت عمل نما، با این که مأمور شده است که باید مشورت فرماید، اما دستور رسیده که چون عزم فرمود، هر چند در مخالفت با نظر اکثریت در مشورت باشد، برخداوند توکل نماید و طبق عزم و تصمیم خود عمل فرماید.

4- قانونگذاری توسط عوام مردم

از موانع دیگر جمهوریّت، شبهه قانونگذاری توسط مردم است.

از آنجایی که یگانه قانونگذار و تنها فرمانروای مطلق جهان، خداوند متعال است، معنا ندارد که بگوییم مردم افرادی را بتوانند انتخاب کنند که حق قانونگذاری داشته باشند. به عبارت دیگر، در دستگاه حکومت جمهوری و دموکراسی، حق مشروعیت، حق ولایت و مشروعیت حکومت، از خود مردم و بر پایه قرارداد اجتماعی که مردم یکپارچه در برقراری آن کوشیده اند؛ به دست آمده است. این قوانین را کسی جز مردم وضع نکرده و مجریان قوانین را نیز، کسی جز مردم بر نگزیده است. به همین دلیل تردیدی نیست که وجدان انسانی از فرد و اجتماع میخواهد که پایبند به این قرارداد باشند و در به کار گرفتن آن، کمال کوشش را مبذول دارند، در حالی که بدیهی است که از دیدگاه اسلام یگانه قانون گذار و تنها فرمانده مطلق جهان، خداوند تعالی است. (حائری، کاظم، بنیان حکومت در اسلام، ص 29)

5. شبهه غربی بودن نظریه انتخاب و جمهوریت

مسئله شورا به مفهوم امروزی و انتخاب و اختیار ولی امر و سیستم حکومتی براساس انتخاب به معنای دموکراسی، از بدعت‌هایی است که از فرهنگ غرب آمده و در مسئله ولایت و حاکمیت سیاسی اسلام، اصلاً چنین چیزی مطرح نبوده است. (در این باره ر.ک به: مجله حکومت اسلامی ش 1 ص 89)

بهترین دلیل قطعی، این است که اگر مسئله انتخاب و شورا به معنای سیاسی آن یک مساله مورد قبول، و مبنای حاکمیت در اسلام بود، قطعاً از ائمه اطهار یا از پیامبر در این زمینه روایاتی صادر می شد و جای پاسخ این سؤالات مهم که آیا این حکم وضابطه بسیار بااهمیت و کاربردی خصوصاً در زمان غیبت امام معصوم (ع)، چه شرايطی دارد؟ و شرايط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان؟ خالی نمی ماند اگر کمی دقت کنیم مشاهده مینماییم که در مسائل جزئی در اسلام، مثل دفن میت و یا دستشویی رفتن و امثال آنها چقدر روایات از معصومین (ع) صادر شده است، چطور می شود در یک مسئله به این مهمی، هیچ آیه ی از قرآن و روایتی از معصومین (ع) نرسیده باشد. (هاشمی، محمود؛ متن سخنرانی فرد یاد شده در جلسه درس 28/8/76 ص 7).

نه فقط این مسئله بلکه مسئله تفکیک قوا هم در حکومت اسلامی منشأ غربی دارد همانطور که یکی از شخصیت‌هایی که در باب حکومت اسلامی کتابی تألیف نموده اند می فرمایند: چون تفکیک قوا، ریشه در قوانین اسلامی ندارد و مبنای آن انقلاب کبیر فرانسه و طراح تئوریک آن منتسکیو بوده، لذا کفر است. (ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون) هر کس بر اساس آنچه خدا حکم فرموده است حکم نکند (و در حقیقت منکر حکم الهی گردد) از گروه کافران خواهد بود. (مائدة، آیه 44)

در اسلام تفکیک قوا معنا ندارد، و در رأس تمام امور ولی فقیه و حاکم اسلامی است یعنی او هم در رأس قوه مجریه است و هم در رأس قوه قضاییه و هم در رأس قوه مقننه. (حسینی تهرانی، محمد حسین، وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلامی ص 149-150)

بعضی خواسته اند از نظریه تفکیک قوا اینچنین دفاع کنند:

چون اساس و زیر بنای حکومت بر قدرت سیاسی استوار است، اگر قدرت سیاسی راهکارهای کنترل مردمی نداشته باشد و از آغاز و در میان راه و در فرجام، همواره مورد ارزیابی و نظارت مردم قرار نگیرد، افزون بر این که به معنای مصطلح سیاسی مشروعیت نخواهد داشت، دچار فساد و تباهی نیز می شود. این تجربه بشری است که انسانی که معصوم نیست، همواره در معرض آفت فزون خواهی و استبداد است و هیچ گاه چشم و دل او از قدرت، سیر نمی شود.

در پاسخ این اشکال می گوئیم یکی از شرایط ولی فقیه عدالت است اگر فعلی مرتکب شود یا حکمی صادر کند که به تشخیص خبرگان و متخصصین علوم اسلامی خلاف شرع مقدس و مخالف ضوابط اسلامی است، از عدالت خارج شده و دیگر صلاحیت رهبری را ندارد و عزل می شود و کسیکه پس از اواز سایر مجتهدین اعلم است بعد وی به تشخیص خبرگان جایگزین او می گردد. نه این که عوام مردم هر آن چه را که خلاف رضای خود دانستند خلاف بدانند و اقدام به براندازی حکومت کنند یا این که انتخاب او را به مردم واگذاریم که مشروعیت او از جانب ایشان باشد و هر موقع خواستند او را عزل کنند.

منابع و مأخذ

1-قرآن کریم

2-حائری، کاظم، ولایه الامر عصر الغبیه .

3-مومن ، محمد ، کلمات سدیدة فی مسائل الجدیة.

4-مجله حکومت اسلامی، شماره 1

5-جوادی آملی ، عبدالله ، پیرامون وحی و رهبری.

6-هاشمی ، محمود، بیانات مهم در بحث خارج.

7-لاریجانی، محمد جواد؛ حکومت: بحثی در مشروعیت و کارآمدی

8- سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی.

9-مصباح یزدی، محمد تقی، سلسله درس هایی از ولایت فقیه

10-حائری ، کاظم ، اساس الحکومه الاسلامیه.

11-ترجمه بنیان حکومت در اسلام .

12-الامامه و القیاده المجتمع .

13-جوادی آملی ، عبدالله ، پیرامون وحی و رهبری .

14-حائری، کاظم ؛ بنیان حکومت اسلامی.

15-جوادی آملی ، عبدالله ، ولایت فقیه رهبری در اسلام .

16-کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، باب اختلاف الحدیث .

17-طوسی ، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 6 ، باب الزیادات فی القضايا و الاحکام.

18-حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 27 .

19-خمینی،روح الله ، ولایت فقیه .

20-سنن بیهقی ج 1.

21- هاشمی، محمود؛ متن سخنرانی فرد یاد شده در جلسه درس 28/8/76.

22- حسینی تهرانی، محمد حسین، وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلامی.